



## بسم الله الرحمن الرحيم

### انحلال هر یک از قواعد ارشاد و تربیت به دو ریز قاعده

پس از بررسی قاعده ارشاد و تعلیم، به قاعده تربیت و هدایت پرداختیم که قاعده تربیت، بعد تربیتی و هدایت‌گری فراتر از آموزش و اعلام و تعلیم بود. در این قاعده دوم نیز، آیات به‌عنوان یک یافتن وظیفه کلی برای علماء و عموم مورد بررسی قرار گرفت که مانند قاعده ارشاد دو مضمون استفاده شد.

بیان مطلب این که قاعده ارشاد منحل به دو قاعده می‌شود:

یک: وجوب ارشاد و تعلیم نسبت به معارف دینی در محدوده واجبات اعم از اخلاق و احکام و عقاید.

دوم: رجحان و استحباب ارشاد و تعلیم در احکام و معارف غیر الزامی.

شبهه این صور نیز در قاعده تربیت، از ادله دو ریز قاعده استفاده کردیم:

یک: قاعده می‌گوید واجب است فعالیت‌های هدایت‌گری و دعوت‌گری نسبت به احکام و معارف الزامی، در

چارچوبی که ریزه‌کاری‌های آن بعداً بیان خواهد شد.

دوم: ریز قاعده دوم این قاعده این است که در غیر الزامیات باز استحباب و رجحان دارد.

### تأملی دیگر به آیه اسوه

در آیاتی که بیان و خطاب عام نداشت، بلکه خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا دیگر انبیاء علیهم‌السلام بود؛ به عبارت دیگر، مخاطب آیه خاص بود، برای تعمیم این قبیل از آیات، جوهری بیان شد. به عبارتی دیگر دلیل کمکی به این ادله خاص می‌چسبید و آنها را تعمیم می‌داد که عبارت بودند از:

۱. «أَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>۱</sup> که در آن علماء را وارثان انبیاء بیان می‌کند.

۲. دلیل کمکی دوم، جانشینی علماء نسبت به ائمه بود که با واسطه به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

منتهی می‌شد.

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۱، ص ۲۲، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء



۳. الغای خصوصیت بود که با الغای خصوصیت از آیه، خطاب خاص را تعمیم به عموم مردم و یا در مواقع خاص علماء می‌دادیم.

۴. آخرین دلیلی هم که بحث کردیم آیه تأسی بود.

در صدد آن هستیم که به این آیه اسوه که به‌عنوان دلیل کمکی می‌آمد و به دلیل عام می‌چسبید و خطاب خاص آن را به عموم تعمیم می‌داد، مروری دوباره داشته باشیم.

آنچه که قبلاً بیان شده است صحیح است، ولی ادعا دارم که خود این وجوب یا رجحان تأسی که مستفاد از آیه اسوه شد یک قاعده فقهی است و به عبارتی در حد و اندازه قواعد اصولی است. در واقع با این آیه شما احکام را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه به دیگران تأسی می‌دهید، این یک قاعده خیلی محکم و قوی‌ای است که با آن، عده‌ای از احکام را از معصوم به غیر معصوم تسری می‌دهید.

بدون این قاعده، برای تعمیم خطاب به‌وسیله تنقیح مناط یا الغای خصوصیت مؤونه خاصی داشت. حال آن که این قاعده، علی‌الخصوص خود یک قاعده فقهی است، زیرا وجوب تسری یک حکم است و چون عمومیت و شمول دارد، در نتیجه قاعده فقهی به حساب می‌آید؛ و اگر قرار بود در مورد خود این آیه بحث کنیم باید به‌عنوان قاعده فقهی آن را بررسی کنیم و شما هم یادتان باشد که این را در بحث قواعد فقهی بیاوریم.

چون در کلام فقها به‌صورت مستقل در جایی بحث نشده است، نکاتی از باب باز کردن افقی در این مورد، عرض می‌شود.

### تابع متعلق بودن حکم تأسی

قاعده تأسی در بیان حکم وجوب تأسی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که از آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> مستفاد گردید و امکان این را دارد که در روایات نیز دلیلی بر این حکم بیابیم که نیاز به تنوع دارد.

از این آیه، وجوب استفاده می‌شود، اما بعید نیست هر آن چه را در مکاسب در مورد امر به معروف و نهی از منکر بیان داشتیم در این جا نیز متذکر شویم.

در آن بحث عرض شد که در واجبات و محرمات، امر به معروف و نهی از منکر، واجب و نسبت به مستحبات و مکروهات، مستحب است. بعد در خود واجبات و محرمات هم گفتیم که وجوب، ذو درجات است. امر به

۲- احزاب: ۲۱



## شماره شصت:

عمل واجبی در رتبه پایین، با امر به عمل وجوبی در درجه و رتبه بالاتر در یک رتبه نیست، همان طور که نهی از منکر مثل حلق لحيه با نهی از قتل نفس در یک رتبه نیستند. این، مطلبی است که عقل به خوبی آن را از دلیل درک می‌کند.

بیان مطلب: تکالیفی که تبعی هستند و ناظر به یک تکلیف دیگری هستند، همانند امر به معروف و نهی از منکر که ناظر به یک تکلیف دیگری است، اهمیتش تابع آن حکم است.

بنابراین در واجباتی که از نوع واجبات درجه دوم هستند، یعنی تکالیفی که ناظر به یک تکلیف دیگری هستند همچون «امر به معروف و نهی از منکر» و هر چند امر ظهور در وجوب دارد، اما از نظر عرفی در این موارد، بعید نمی‌دانیم<sup>۳</sup> که امر دلالت بر وجوب نمی‌کند بلکه دلالت بر رجحان می‌کند و وجوب و استحبابش تابع متعلقش هست.

به‌عنوان مثال هر چند، صیغه امر در شرایط عادی دلالت بر وجوب می‌کند، اما در آیاتی مثل آیه شریفه: «وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۴</sup> که ناظر به یک تکلیف دیگری است، امر در رتبه قبل است، یعنی در این موارد، به تبع آن وجوب و استحبابی که در تکلیف پایه است هم وجوب و هم استحباب هست. مثلاً تکلیف پایه نماز یا شرب خمر یا روزه و ... و هر حکمی که در آن است امر و نهی تابع آن است.

فلذا تا به حال می‌گفتیم که این آیه در قاعده دعوت و تربیت، احکام و فعالیت‌های الزامی را بیان می‌کند، چون امر است و ظهور در وجوب دارد، ولی الآن می‌گوییم بعید نیست که این، جامع مشترک را دارد و خصوصیت وجوب در جایی است که وجوب باشد و استحباب در جایی است که استحباب در آن باشد. البته این استظهار عرفی است و خیلی مستغرب نیست گرچه دیگران این را نفرموده‌اند.

پس مطلب اول این شد که امر ظهور در وجوب دارد، ولی در بعض موارد امر می‌آید با توجه به قرائنی وجوب و هم استحباب را افاده می‌کند؛ مثلاً در جایی که متعلقش از تکالیف درجه دوم هست و ناظر به تکالیف پایه است، آن تکالیف تبعی چون الزامی و غیر الزامی دارد، این هم به تبع آنها الزامی و غیر الزامی دارد.

حال این قاعده را در تأسی اجرا می‌کنیم، در آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> - هر چند کسی به این قائل نشده است.

<sup>۴</sup> - آل عمران: ۱۰۴

<sup>۵</sup> - احزاب: ۲۱



## شماره شصت:

باید ملاحظه شود کاری که امر به تأسی آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اکرم شده‌ایم آن کار به صورت الزامی است یا غیر الزامی تا به همان حال تأسی کنیم. البته اصل این است که آن کار الزامی است، لذا جایی که استظهار شود که حکم الزامی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است آن جا تأسی به همان شکل الزامی هست و هر جا غیر الزامی است تأسی نیز غیر الزامی خواهد بود.

ناگفته نماند که اگر خطایی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صورت الزامی بود، آن هم مخصوص وی که با دلیل خاص بیان می‌شود مانند وجوب نماز شب برای ایشان، از این قاعده خارج است.

حاصل کلام این که کیفیت حکم مورد تأسی، تابع حکم همان تکلیف مبدأ هست. در این صورت از خود دلیل می‌توانیم دو قاعده استخراج بکنیم:

یکی وجوب تأسی در واجبات و محرمات و دیگری استحباب تأسی در مستحبات و مکروهات است. لذا این قاعده جدایی است و احکام را از معصوم به دیگران تعمیم می‌دهد.

ادعای دیگری که داشته‌ایم این است که این یک قاعده اصولی است، چون به وسیله این قاعده، شما می‌توانید احکام جدیدی استخراج بکنید و در تعریف قاعده اصولی هم چنین گفته شده است که مهمه‌ة فی استنباط حکم الشرعی و شما هم گویا با همین قاعده، احکام جدیدی را استنباط می‌کنید، فلذا به یک شکلی این قاعده در طریق استنباط قرار می‌گیرد.

البته باید به صورت فنی‌تر در این باره تأمل بیشتری داشت که بنده نهایی‌اش نکرده‌ام، اما مدعای بنده است که این قاعده، حکم ساز است و در طریق استنباط حکم جدید قرار می‌گیرد.

## مفهوم تأسی شامل خطابات و افعال

مفهوم تأسی به این شد که عمل مورد تأسی قرار گرفته با همان وضعیتی که پیامبر یا ائمه انجام می‌دهد ما نیز به آن طریق عمل کنیم. اگر امام علیه السلام یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تکلیفی را از باب عنوان ثانوی یا از باب ولایت انجام بدهد این تأسی هم باید در همان محدوده باشد. البته ظاهر فعل مورد تأسی این است که آن فعل با حالت طبیعی انجام می‌گیرد، ولی اگر جایی احراز شد که فعلی با عنوان ثانوی انجام می‌گیرد یا فلان خطابی با عنوان ثانوی متوجه اوست این داستان دیگری خواهد بود.



به بیانی دیگر، وجوب تأسی یا رجحان تأسی در حقیقت گاهی در خطابات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصوم علیه السلام جاری می شود، به او گفته شده است که این کار و این کار و ... را انجام بده؛ و دگربار این است که این نوع تأسی در فعل ایشان جاری می شود که این دو باهم فرق دارد.

نکته تربیتی که در این جا بیان می شود این است که اموری که در فقه تربیتی با آن سر و کار داریم، معمولاً به این صورت است که الگوبرداری از رفتار دیگری است، اما آن مفهومی که در مفهوم تأسی گفته شد اعم از آن است. وجوب یا رجحان تأسی هم شامل خطابات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می شود و هم در فعل ایشان جاری می شود.

حال سراغ دیگر آیاتی که با یکی از همین چهار وجه کمکی قابل تعمیم هست می رویم و به آنها هم اشاره می کنیم.

### ۸. آیات شامل صفت هدایت گری برای

از دیگر آیاتی که در آنها خطاب عمومی نیست بلکه خطاب مختص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا انبیاء علیهم السلام یا اوصیای آنها است.

حالا می توان این آیات را به چند زیرگروه تقسیم کرد.

بعضی از این آیات اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد؛ مانند «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۶</sup>؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند؛ یعنی وظیفه او هدایت است. این اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد و بعضی از آیات دیگر از این قبیل داریم که شاید مهم ترین آنها همین آیه باشد. چند نکته در مورد این آیات که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان هادی و با نقش هدایت گری معرفی می کند، عرض می کنیم.

<sup>۶</sup> - توبه: ۳۳؛ صف: ۹



### ۱ - ۸. احتمالات در ظهور خطابات این آیات

بعید نیست که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظهور در وجوب دارد. این جمله، خبریه است ولی مستلزم یک انشاء است که وجوب را می‌رساند. قرائنی وجود دارد که حکم. لذا دو احتمال در این موارد مطرح است:

۱. همان که در بالا بیان داشتیم یعنی جمله خبریه‌ای است که در مقام انشاء است، در نتیجه الزام را خواهد رسانید.

۲. دومین وجه همان است که در آیات قبل درباره تعمیم بیان داشتیم؛ یعنی بگوییم: «أُرْسِلَ رَسُولُهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ» یعنی هدایت‌گری و هدایت‌گری هم حکم درجه دوم است. این که وظیفه او هدایت‌گری است یا به نحو الزام یا استحباب این تابع این است که آن تکلیف چه نوع تکلیفی باشد، نسبت به واجبات هدایت‌گری او واجب است و نسبت به مستحبات هدایت‌گری او مستحب است.

### ۲ - ۸. تعمیم خطاب آیات فقط به علماء نه عموم بشر

دومین نکته در مورد این آیات این است که می‌توان خطاب آیات را به علماء و صاحبان فکر و اندیشه تعمیم دهیم که البته عموم مردم شامل این تعمیم و شمولیت نمی‌شوند. معلوم هم هست که این تعمیم به یکی از آن چهار وجهی است که قبلاً بیان شد: تنقیح مناط یا ورثه الانبیاء یا جانشینی ائمه و چهارمی هم قاعده تأسی بود.

### آیات مربوط به انبیاء و ائمه

گروه دوم مربوط به انبیاء و احياناً مربوط به ائمه عليهم السلام است. مثل «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۷</sup> و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند. قرائن داخلی و نیز روایاتی



## شماره ثبت:

وجود دارد که گویای این هستند که این آیات مربوط به معصومین علیهم السلام است. آیه دیگر «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۸</sup>؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند. این دو آیه هم شمولی دارد که اعم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و مربوط به ائمه علیهم السلام هستند که این‌ها هم با یکی از وجوه قبلی قابلیت تعمیم دارند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

---

<sup>۸</sup> - انبیاء : ۷۳